

سبک رفتار



چرا امر به معروف آنگونه که باید و شاید در جامعه ما پا نگرفت؟

آتشی را که در خود روشن نکرده‌ایم به دیگران پیشکش نکنیم!

■ محمد مهر

اگر کسی در سرما و تاریکی آتش روشن نشده‌ای را بخواهد تقدیم شما کند به او چه می‌گویید؟ احتمالاً به او می‌گویید ما را گرفته‌ای؟ اول برو آتشت را روشن کن بعد آن را به دیگران بده. اینکه بخواهی در یک شب زمستانی، آتش روشن نشده‌ات را صرفاً با ادعاها و کلماتی که هنوز در تو کار نکرده و درونی نشده تقدیم کسی کنی به این می‌ماند که بروی در یک مهمانی و هدیه‌ای را به کسی بدهی

تفاخر به پیشینه‌ها و جا ماندن از معنا

به این فکر کنید که چقدر در دنیا مدعی وجود دارد. تقریباً اکثر ما مدعی هستیم، پس این همه کار خرابی‌ها از کجا می‌آید؟ به تاریخ نگاه کنیم. چند صد هزار و چند میلیون نفر در کشور خود ما مدعی شاعری بودند. در نهایت تاریخ غربال کرد و شاعر به اندازه انگلستان دست‌ها بیشتر نگه نداشت، در حالی که بسیاری خود را از حافظ، سعدی، مولانا و فردوسی کمتر نمی‌دیدند، اما چه شد؟ آنها در واقع عمر خود را بیشتر از آنکه صرف آفریدن کنند، صرف ادعا کردند.

ممکن است من زبانی اهل ادعا نباشم و به ظاهر اهل تواضع و فروتنی هم باشم، اما وقتی عمیق شوم خواهم دید که من از هر مدعی‌ای ادعای بیشتری دارم و در واقع عمر و سرمایه‌های زندگی‌ام را صرف ادعاها می‌کنم. احتمالاً شما از زبان خودتان یا دیگران شنیده‌اید که مثلاً می‌گویید یا می‌گویند ما ۲۰ سال است که در این کار هستیم، آن وقت یک جوجه که تازه از راه رسیده می‌خواهد به ما کار یاد بدهد. حتماً دیده‌اید و دیده‌ایم صرف اینکه من به خودم برچسب روزنامه‌نگار، کارگردان، پزشک و یا آرشیتکت جسدانده‌ام و مثلاً می‌گویم من ۲۰ سال است که در روزنامه‌ها فعالیت می‌کنم، این حضور فیزیکی را سند زنده و گواه ادعایم درباره استاد شدن می‌دانم، در حالی که اگر عمیق‌تر نگاه کنیم، می‌بینیم این نوع استدلال‌ها تا چه اندازه سست و بی‌مایه است، چون کسی می‌تواند در شش ماه، یک سال و یا کمتر و بیشتر به پیشرفتی در یک حرفه یا هنر برسد، در حالی که شاید کسی در ۳۰ سال نرسد و در همان لایه‌ظاهری آن حرفه یا هنر در جا بزند.

اتاق تاریک نمی‌تواند دیگران را به نور دعوت کند

چرا در جامعه ما بسیاری از امر به معروف‌ها و نهی‌ها از منکرها نه تنها به جایی نمی‌رسد، بلکه خیلی‌ها به خاطر عملکرد برخی از آمران و ناهیان درباره ماهیت و جوهر این امر دینی دچار تردید می‌شوند؟ قابل انکار نیست که امر بز بخش‌ی از افراد جامعه ما درباره

امر به معروف و نهی‌از منکر تصویر ذهنی خوبی ندارند، در صورتی که شما اگر بدون ذهنیت منفی و پیش‌داوری‌ها به این واژه نگاه کنید، خواهید دید امر به معروف و نهی‌از منکر، درونمایه عالی‌ای دارد. آدمی که خود و دیگران را به معروف یعنی به نیکی‌ها، خیر، نور و رحمت دعوت می‌کند و از تاریکی منکرها و زشتی‌ها بر حذر می‌دارد، دست و پای چنین آدمی را باید بوسید، اما چرا ما چنین حسنی درباره امر به معروف و نهی‌از منکر نداریم. ما این حس و دریافت را نداریم، چون برخی می‌خواهند آتشی که هنوز در درون خود روشن نکرده‌اند و نوری که هنوز در آنها متبلور نشده را به دیگران بدهند و آیا چنین چیزی ممکن است؟ آیا اتاق تاریک می‌تواند دیگران را به نور دعوت کند؟ اگر خوشبخت دیگران را به نور دعوت کند، بی‌شک از او پذیرفتنی است، اما موجودی که همچنان در تاریکی درون خود می‌زید چه؟

زنبور عسل سخنران خوبی نیست، اما کام‌ها را شیرین می‌کند

اجازه بدهید دوباره به داستان عسل برگردیم و از زاویه دید یک زنبور به داستان عسل نگاه کنیم. شما بروید پیش یک زنبور که از صبح از کندو خارج شده رفته روی گل‌ها نشسته و کلی شهد جمع کرده و آورده و در آن حجره‌های شش ضلعی ریخته و شیب هم که شده با خرطوم خود، محتوای آن حجره‌ها را هم زده و با بال‌های شهدهای جمع‌آوری شده را خنک کرده تا آن شیره، تغلیظ

و او وقتی کاغذ کادوها را یکی پس از دیگری باز کند آخر متوجه شود در این بیجا بیج کاغذهای کادو چیزی نبوده است؛ یعنی کاغذ کادوی آخر را هم که باز کند ببیند چیزی در آنجا نیست و همه چیز سرکاری بوده است. هر وقت می‌خواهید به کسی آتش روشن نشده تقدیم کنید، می‌توانید میج خودتان را بگیرید. آتش روشن نشده یعنی چه؟ یعنی مثلاً دیگری را در حالی دعوت به فروتنی و تواضع می‌کنی که خودت هنوز به آنجا نرسیده‌ای. فرض کنیید من با یک تیم

درد

امر به معروف و نهی‌از منکر، درونمایه عالی‌ای دارد. آدمی که خود و دیگران را به معروف یعنی به نیکی‌ها، خیر، نور و رحمت دعوت می‌کند و از تاریکی منکرها و زشتی‌ها بر حذر می‌دارد، دست و پای چنین آدمی را باید بوسید، اما چرا ما چنین حسنی درباره امر به معروف نداریم. چون برخی می‌خواهند آتشی که هنوز در درون خود روشن نکرده‌اند و نوری که هنوز در آنها متبلور نشده را به دیگران بدهند

کوهنوردی به کوه رفته‌ام. در ارتفاع ۲ هزار متری هستم، در حالی که مدام از ارتفاع ۵ هزار متری حرف می‌زنم و دیگران را دعوت به این ارتفاعات می‌کنم اگر کسی به من بگوید تو که هنوز به آن ارتفاعات نرسیده‌ای از چه داری حرف می‌زنی؟ آیا حرف غیر منطقی به من زده است؟ کسی به آن ارتفاع رسیده باشد و درباره آن حرف بزند با کسی که به آن ارتفاع نرسیده و در خیال خود آن ارتفاع را می‌سازد، فرق می‌کند.

گاهی فقط با کلمات بازی می‌کنیم

اجازه بدهید کمی در این باره درنگ کنیم. معنای «امر» در امر به معروف آیا یک معنای دستوری و صرفاً در حیطه زبان و گفتار است؟ آیا وقتی مثلاً می‌گویم امر به معروف یعنی

کسی که دستور می‌دهد و با زبان دیگران را به معروف فرامی‌خواند و احیاناً این دعوت همراه با توب

و تشر است؟ شما دو گل را در کنار خود می‌باید. گل اول روی کاغذ است. کسی روی کاغذ نوشته است: «گل». ممکن است خوش‌خط هم نوشته شده باشد؛ یعنی ظاهر خوبی هم داشته باشد. شما اگر این گل را به کسی نشان دهید و بگویید این چیست به شما خواهد گفت این گل است. گل دومی هم کنار شما قرار ارد. گلی زنده که شما آن را می‌بینید. آن گل زنده در یک گلدان ریشه دارد. گلبرگ، رنگ، عطر و بو دارد. این هم یک گل است. کدام یک از این دو گل واقعاً شما را به سمت حقیقت درون یک گل می‌کشاند؟

روی کاغذی نوشته‌اند عسل بزرگ هم نوشته‌اند. اصلاً فرض کنید که روی یک پیلپورد بزرگ نوشته‌اند عسل. در کنار آن پیلپورد روی انگشت شما یک قطره عسل وجود دارد. شما می‌توانید با همان یک قطره عسل که در برابر آن عسل بزرگ بیپورد هیچ است حقیقت و درونمایه عسل را تجربه کنید؛ یعنی آن شیرینی عسل را از طریق همان یک قطره بچشید، اما اگر هر روز یک میلیون بار هم که بنویسید عسل یا آن را روی در و دیوار ببینید به اندازه یک ذره کالری و شیرینی وارد بدن شما نخواهد شد. هزار روز هم که شما پای

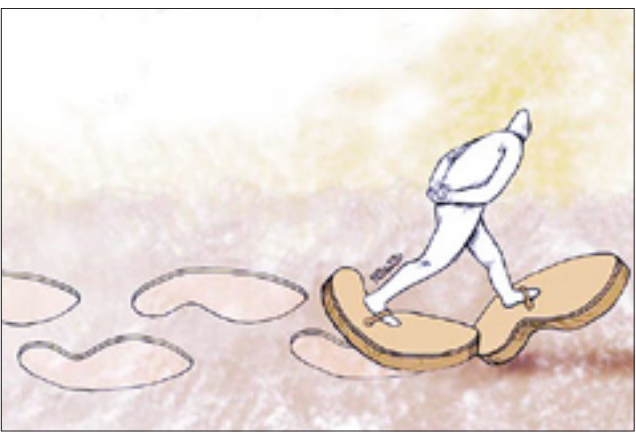
آمر به معروف باید قلبش کندوی عسل باشد

اگر من در خود شیرین نشده باشم، اگر من در درونم هنوز عسل نشده باشم هزاران سرمشق عسل را هم که به دیگران بدهم آنها شیرین نخواهند شد. من فقط خودم و دیگران را خسته خواهم کرد، چون هنوز عسل نشده‌ام. ممکن است مستقیماً یا غیرمستقیماً این سو و آن سو بگویم من عسل هستم. از پدر و مادرم خواش کنم که شناسنامه مرا تغییر دهند و اسم مرا عسل بگذارند. فرض کنید که سزایمان ثبت‌احوال هم بپذیرد که اسم من از فردا عسل بشود. از قایل‌و در و همسایه و همکاران هم خواش کنم که به حافظه خود بسپارند که از فردا مرا به نام جدید عسل صدا بزنند، آیا با این کارها من ذراتی شیرین خواهم شد؟ از خود بپرسیم امر به معروف حقیقی چیست؟ دیندار و آمر به معروف واقعی کسی است که قلب او کندوی عسل باشد، چنین آدمی راه هم که برود و هیچ حرفی هم

سبک زندگی

سبک زندگی ۸۸۴۹۴۷۱

سبک نگرش



فاصله ما با خودبزرگ‌بینی موش مثنوی چقدر است؟

گمان نکن استرس‌های تو زندگی را پیش می‌برد

■ آیدین تبریزی

در مثنوی و فیه مافیه داستان مشترکی وجود دارد. داستان شتر و موش. موشی کوچک افسار یک شتر را به دندان گرفته بوده و شتر هم از بی‌وی آمده و از آن جایی که همیشه موجودات کوچک یعنی آنهاپی که فهم کوچک و خرد دارند و سینه گشاده و روح بزرگ ندارند زودتر دچار توهم می‌شوند موش در ذهن خودش آمدن شتر پشت سرش را ربط می‌داده به اینکه او دارد نخ را می‌کشد و شتر هم به دنبالش می‌آید، در حالی که شتر خود به دنبال او می‌آمده است، اما خب هم روزگار و هم شتر می‌خواستند که موش را از این توهم بزرگ بیرون بیاورند تا اینکه موش به یک رودی خروشان می‌رسد و می‌ایستد. شتر به موش نهیب می‌زند و می‌گوید خب چرا ایستادی؟ بکش مرا که برویم. موش می‌گوید خب اینجا دیگر نمی‌توانم. رود عمیقی جلویمان هست و من نمی‌توانم جلو بروم. شتر بایش را می‌گذارد داخل آب و می‌گوید آتقدرها هم عمیق نیست و تا زانو هم نمی‌رسد و موش مجبور می‌ششود که اعتراف کند: آخر زانو داریم تا زانو. من همیشه وقتی کارها را با استرس و خوددرگیری و خودبزرگ‌بینی انجام می‌دهم یاد این داستان می‌افتم.

■ این قدر خودمان را خسته نکنیم

تصورم این است که اگر استرس، خودبزرگ بینی و داد و بیداد من (موش) نباشد آن شتر (روندامور) جلو نخواهد رفت، چون دقیقاً حال و روز آن موش را دارم که افسار شتر را به دندان گرفته و چون می‌بیند که شتر بی‌وی می‌آید شاد و خرسند است که او دارد شتر را به دنبال می‌کشد. تصورم این است که به این در و به آن در زدن‌ها، به آب و آتش زدن‌ها و حرص خوردن‌های من است که کارها را جفت و جور می‌کند. فکرم می‌کنم اگر تن، ذهن و روحم را خسته نکنم در آن صورت کارها به سامان نخواهد شد، اما از خودم و خودتان می‌پرسم واقعا داد و بیداد و خودبزرگ بینی من است که کارها را پیش می‌برد؟ و اگر مثلاً من خوب و زیاد نگران شوم کارها جلو نمی‌رود و آن شتر استعاره رزق و روزی یا موفقیت و یا هر چیز دیگری از بی‌من روانه نمی‌شود؟

راهی به درک درونمایه «لا حول و لا قوة الا بالله»
بسیاری از ما تصورات متوهمانه‌ای درباره خودمان داریم و با داستان موش مولانا فاصله زیادی نداریم، اما خدای ما بزرگ است و با هر پیشامدی می‌خواهد ما را از این توهم بیرون بکشد، البته اگر ما بینا و آگاه باشیم و چشم و گوشمان را باز نگه داریم.

مثلاً یکی از ترندهای هوشمندی که در نظام عالم وجود دارد تا ما را از این وهم‌های خودبزرگ بینانه بیرون بیاپیم، گرفتار شدن به بیماری‌هاست. چرا ما مریض می‌شویم؟ بیمار شدن همان رسیدن موش به آن جوی آب و رود در داستان مولانااست. ما وقتی تندرست هستیم و در بدمان عارضه‌ای پدید نمی‌آید فکر می‌کنیم این ما هستیم که در خودمان تولید انرژی و قوت می‌کنیم. همان توهمی که موش داستان مولانا به آن دچار شده است و فکر می‌کند که شتر بزرگ را به دنبال خود می‌کشد. ما بزرگی را به خودمان نسبت می‌دهیم، ممکن است در نمازهایمان بگویم لا حول و لا قوة الا بالله که حول و قوتی جز از ناحیه خدا وجود ندارد، اما این حرف خودمان را در نماز باور نکنیم و بگویم نه! این غرضوف‌ها، مفصل‌ها، عضلات زانو، ران و ساق پای من است که مرا بلند می‌کند و می‌نشاند، اما وقتی بیمار شدیم و دیگر نتوانستیم بلند شویم آن وقت متوجه می‌شویم که زانو داریم تا زانو، یعنی جایی می‌رسد که زانو داری، اما نمی‌توانی بلند شوی، اینجاست که می‌فهمی لا حول و لا قوة الا بالله یعنی چه، یعنی همان حقیقتی که موش در آن داستان به آن رسید و دید که حقیقت عمیق‌تر از آن چیزی بوده که او تصور می‌کرد.

دردهایی که پیکر راستین حقیقت
بسیاری از ما تصورات متوهمانه‌ای درباره خودمان داریم و با داستان موش مولانا فاصله زیادی نداریم، اما خدای ما بزرگ است و با هر پیشامدی می‌خواهد ما را از این توهم بیرون بکشد، البته اگر ما بینا و آگاه باشیم و چشم و گوشمان را باز نگه داریم



بسیاری از ما تصورات متوهمانه‌ای درباره خودمان داریم و با داستان موش مولانا فاصله زیادی نداریم، اما خدای ما بزرگ است و با هر پیشامدی می‌خواهد ما را از این توهم بیرون بکشد، البته اگر ما بینا و آگاه باشیم و چشم و گوشمان را باز نگه داریم

عسل سخنرانی کنند، در حالی که هیچ وقت عسل را نخشیده‌اند. آدم‌هایی که می‌توانند ساعت‌ها و سال‌ها درباره نیکی سخن بگویند، درحالی‌که هیچ وقت نیکی را نخشیده‌اند. آدم‌هایی که سال‌ها و ساعت‌ها می‌توانند درباره تواضع سخن بگویند، اما همچنان با نقرعن درون خود به سر می‌برند. آدم‌هایی که دیگران را به گرما و روشنی آتش دعوت می‌کنند، اما هیچگاه آن را حس نکرده‌اند... آتشی که در خود روشن نکرده‌ایم را به دیگران پیشکش نکنیم.